

# تقسیم‌بندی علوم

## از نظر غزالی

نوشته احمد طاهری عراقی

طبقه‌بندی علوم، به تبع اهمیت بررسی «علم»، به اعتبارات مختلف عقیدتی و فلسفی از همان قرون اولیهٔ هجری مورد توجه علمای مسلمین بوده است. گذشته از آنچه به اختصاص یا به استطراد در فصول بعضی کتب فلسفی و دینی در این باب آمده است، رساله‌های مفردی نیز در این باره نوشته شده است.

از طبقه‌بندی‌های گوناگون علوم، یکی همان طبقه‌بندی معروف علوم است به نظری و عملی و تقسیم اولین (به اعتبار تعلق وجود خارجی و ذهنی به ماده و حرکت) به سه قسم اصلی

طبیعیات و ریاضیات و الهیات، و تقسیم دومین به سه قسم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن. این طبقه‌بندی که از ارسطو و پیروان یونانی مکتب اوست<sup>۱</sup> و در عهد اسلامی ظاهراً پیش از همه یعقوب بن اسحاق کندی<sup>۲</sup> (ح ۱۸۵ - ۲۶۰) و پس از او فارابی (۲۵۸ - ۳۳۹) در احصاء العلوم و ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸) در اقسام العلوم العقلیه آن را بیان کرده‌اند، مقبول رأی بیشتر فلاسفه اسلامی بوده است و آنان به تفصیل آن را بسط داده‌اند و از اصولش اقسام و انواع مختلف تفریع کرده‌اند.<sup>۳</sup>

گذشته از این طبقه‌بندی ارسطویی مقبول اهل فلسفه، در فرهنگ اسلامی دور از حوزه‌های فلسفی هم علوم را به اعتبارات و اغراضی دیگر تقسیم کرده‌اند. از متکلمان و محدثان و صوفیانی که در آثار خود با اختلاف مذاهب و آراء و اذواق به بررسی «علم» و اقسام علوم پرداخته‌اند، سوای اندکی که در تقسیم‌بندیهای خود از آراء فلاسفه متأثر بوده‌اند، اکثرشان بر کتاب و سنت و طریقه سلف صالح اعتماد و استشهاد کرده‌اند. ولی با وجود ریشه داشتن این «نظریه اسلامی» تقسیم علوم در اخبار و آثار و سیره صحابه و تابعین و زهاد اقدمین، در تطوّر و تکامل آن عوامل چندی از جمله تشکّل مذاهب فقهی و رسمیت یافتن آنها و غلبه مذهب اشعری و اهل حدیث بر مکتب اعتزال و نشوء و شیوع تصوّف مؤثر بوده است. تا آنکه در قرون پنجم و ششم شکل‌های متکامل و پیشرفته‌ای از این گونه نظریه‌ها می‌توان دید، که نمونه برجسته آن نظریه امام محمد غزالی است در احیاء علوم الدین.

تقسیم‌بندی امام غزالی از علوم (به مانند بسیاری از صوفیان و علمای دیگر) توأم است با ارزیابی آنها و مبنی است بر اغراض تربیتی برای تزکیه نفوس و سلوک طریق الی الله. و بر این معیار علم‌هایی، حتی از علوم شرعی، را هم که راهبر به مقصود نباشد علم نگوئید («مذموم») شمرده است و حتی اگر علمی را مخالف شرع و دین حق یافته است آن را جهل شمرده نه علم.<sup>۴</sup> منشأ این نظریه آن اندیشه سائد در فرهنگ اسلامی است که «علم» را از یک سو با «ایمان» و از سوی دیگر با «عمل» پیوند می‌دهد.<sup>۵</sup> این پیوستگی استوار علم با ایمان و عمل که بالاخص در تصوّف بر آن تأکید اکید شده است و آثارش را در کلمات مشایخ سلف می‌توان یافت، اساس نظریه عرفانی درباره «علم» و «علوم» است که به گونه‌های مختلف عرضه شده است. و تقسیم‌بندی غزالی نیز که پایه و مایه‌اش میراث تصوّف اسلامی است یکی از آنهاست.

در تقسیم‌بندی غزالی علم اولاً به «فرض عین» و «فرض کفایت» تقسیم شده است، و این دسته دوم، که تحصیل و طلبش بر برخی نه بر همگان فرض است، شامل علوم مختلف است.

منشأ این تقسیم‌بندی آن حدیث معروف است که انس بن مالك روایت کرده است از رسول الله (صلعم) که: «طلب العلم فريضة على كل مسلم».<sup>۶</sup> و این بحث را برانگیخته است که کدام علم است که طلبش بر مسلمان فرض است و کدام فرض عین است و کدام فرض کفایه. غزالی در فصلی به بررسی این موضوع پرداخته است<sup>۷</sup> و محصل قول او آن است که فقط علم به اعمال واجب است که طلبش فرض عین است و جز آن همه فرض کفایه است. منبع اصلی غزالی در این فصل از *احیاء العلوم* کتاب *قوت القلوب* ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) است که او در فصلی مشبع همه اقوال متقدمان از علما و صوفیان را نقل کرده است.<sup>۸</sup> و غزالی با تهذیب آنها و حسن تألیف و بیان همه را در فصلی موجز بیان کرده است. نظر غزالی هم با رأی ابوطالب مکی که علم واجب علم به اصول پنجگانه اسلام (شهادتین و نماز و روزه و زکاة و حج) است<sup>۹</sup> در اساس یکی است جز آنکه غزالی آن را با بسط و تفصیلی بیان کرده و قید «تدریج زمانی» را نیز بدان افزوده است.

همه علوم که در تقسیم غزالی جزء فرض کفایت است به دو دسته شرعی و غیر شرعی تقسیم شده است. علوم شرعی به تعریف او دانشهایی است که از پیامبران رسیده است و «عقل» (آنچنان که در حساب) و «تجربه» (آنچنان که در طب) و «سماع» (آنچنان که در علوم زبانی) را در آنها راهی نیست.<sup>۱۰</sup>

این تقسیم علوم به دو دسته شرعی و غیر شرعی تقسیمی قدیم و رائج بین علمای مسلمین بوده است، که از همان قرن دوم هجری - عصر تدوین و تألیف و ترجمه - دو دسته از علوم به موازات یکدیگر رشد و گسترش یافت. دسته‌ای دانشهای خودی بود که یا با طلوع اسلام روییده بود (چون علوم قرآنی و حدیث و فقه) یا ریشه در فرهنگ پیش از اسلام جوامع اسلامی داشت (چون شعر و ادب و تاریخ) و دسته‌ای دیگر فلسفه و فروع آن بود که از یونانی و سریانی ترجمه شده بود. تمایز این دو دسته از علوم تنها در تغایر مبدئی آنها نبود. در میانشان تفاوت منهجی در تعلیم و تحقیق و تألیف هم بود. چندانکه اکثر مؤلفان (از اسلاف غزالی: خوارزمی و اخوان الصفا و ابن حزم و ابوالحسن عامری) که به بررسی علوم و طبقه‌بندی آنها پرداخته‌اند آن هر دو دسته را جداگانه تقسیم کرده‌اند، اگر چه در تسمیه آنها گاه تعبیراتشان مختلف است.<sup>۱۱</sup>

غزالی، پس از تقسیم علوم به دو دسته شرعی و غیر شرعی، هر يك از آنها را به اقسامی طبقه‌بندی می‌کند. ولی کار او در اینجا فقط تقسیم‌بندی نیست، ارزیابی و ارزش‌گذاری دانشهاست و دسته‌بندی آنها در رده‌های ستوده و نکوهیده براساس معیارهای تربیتی

خویش. علوم غیر شرعی در نظر او سه گونه است: محمود و مذموم و مباح. مذموم سحر و شعبده است و مباح تاریخ و شعر. و محمود (ستوده) علمی است که «مصلح دنیا بدان باز بسته است»، چون طب و ریاضیات و کشاورزی و...<sup>۱۲</sup>. طلب این علوم «فرض کفایت» است، ولی «تعمق و توسع» در آنها فراتر از آنچه بدان نیاز است دیگر «فرض» نیست، جزء «فضائل» است.<sup>۱۳</sup>

نکوهیدگی سحر از حرمت شرعی آن است به اتفاق مذاهب.<sup>۱۴</sup> و اباحه شعر و تاریخ هم ریشه در سنت دارد.<sup>۱۵</sup> فلسفه را غزالی در این طبقه بندی نیاورده است و در تعلیل آن گوید که: «فلسفه جداگانه علمی نیست» از چهار جزء آن منطق در علم کلام داخل است و ریاضیات از علوم مجاز و ستوده است و طبیعیات برخی از آن که جزء طب به شمار می آید و «بعضی از آن مخالف شرع و دین حق است و آن جهل است نه علم تا در اقسام علمها آورده شود». و الهیات هم داخل کلام است، زیرا که «آن بحث است از ذات خدا و صفات او و آن داخل کلام است. و فلاسفه در آن به نمطی دیگر از علم منفرد نه اند بل به مذهبها، که بعضی از آن کفر است و بعضی بدعت، منفردند. و چنانکه اعتزال علمی جدا نیست بل اصحاب او گروهی از متکلمان و اهل بحث و نظرند به مذهبهای باطل منفرد، فلسفه همچنان است».<sup>۱۶</sup>

علوم شرعی نیز از نظر غزالی به ستوده و نکوهیده تقسیم شده است. علوم شرعی ستوده (محمود) چهار قسم است: اصول و فروع و مقدمات و متممات. اصول چهار است: کتاب و سنت و اجماع و آثار صحابه. فروع آنهایی است که «از اصول مفهوم می شود» و آن دو گونه است: «یکی آنچه به مصالح دنیا تعلق دارد و فنّ فقه جامع آن است و فقها متکفل آند و ایشان از علمای دنیاند. و دوم آنچه به آخرت تعلق دارد و آن علم احوال دل و اخلاق ستوده و نکوهیده آن است». مقدمات علوم شرعی لغت و نحو است که از علوم آلی اند و «دست افزار» فهم کتاب و سنت. و اما متممات علوم شرعی یا در قرآن است یا در حدیث. آنچه در قرآن است یا متعلق است به لفظ (علم قراءات و تجوید) و یا به معنی (علم تفسیر) یا به احکام چون شناخت ناسخ و منسوخ و عام و خاص و نصّ و ظاهر و... (اصول فقه)، و آنچه در حدیث است یا شناخت رواة است (علم رجال) یا شناخت احکام (اصول فقه).<sup>۱۷</sup>

اینکه غزالی از «قیاس» در کنار «اصول» دیگر یاد نکرده است و «آثار صحابه» را که معمولاً جزئی از «سنت» به شمار می آید اصل چهارم شمرده است از آنجاست که او نیز چون برخی از شافعیّه خراسان به تبع ابو حامد اسفراینی (۳۴۴-۴۰۶)، برخلاف قفال مروزی (۳۲۷-۴۱۷) و اتباع عراقیش، قیاس را همسنگ کتاب و سنت و اجماع نمی شمرده است.<sup>۱۸</sup>

در تعلیل دنیایی شمردن علم فقه می‌گوید: «حاصل فنّ فقه شناختن طریق سیاست و حراست است» و تعلق فقه به آخرت بنفسه نیست بل که به واسطه دنیاست که الدنیا مزرعة الآخرة. و در امر عبادات کار فقیه فقط راه نمودن و فتوی دادن است به صحت آنها نه «خشوع و حضور دل که کار آخرت است». و اگر فقهی از صفات دل و احکام آخرت سخن گوید خارج از حوزه اوست و چنان است که در طبّ و نحو و حساب سخن گوید.<sup>۱۹</sup>

انتقاد غزالی از فقها و دنیایی شمردن او علم فقه را در مقابل علم سلوک و تصوف سخنی نو و انتقادی تازه نیست. پیش از او زهاد و صوفیان بسیاری از فقیهان و مفتیان دنیا طلب و عالمان سر به حکم حاکمان سپرده انتقاد کرده‌اند و سخنان گونه‌گون آنان را در بیشتر کتب قدماء صوفیه می‌توان یافت. سابقه خلاف اهل سلوک با علما و فقها و تقابل فقه و تصوف به اواخر قرن دوم و سوم بازمی‌گردد. با تشکل سازمانهای مختلف اجتماعی در عصر عباسی از یک سو و تطوّر و تکامل فقه از سوی دیگر، جمعی از فقها به مشاغل و مناصبی چون قضا و فتوی برگمارده شدند. و برخلاف اسلافشان در عهد راشدین و امویان که همسان دیگر مسلمین فقط از عطایای بیت المال بهره‌ور بودند، اینان به مانند دیوانیان راتبه‌خوار خلافت یا حکومتهای محلی شدند و صاحب قدرت و امتیازاتی در جامعه. و بالطبع از آلودگیهای امور دنیوی و تأثیر سیاست بازیهای خلفا و سلاطین هم منزه نماندند. در مقابل، زاهدان و عالمان متصوف از مال و جاه چشم پوشیده سر بر خط حاکمان ننهادند و زبان به انتقاد آن فقیهان و مفتیان گشودند و علم را بدون سلوک و تزکیه نفس بی ثمر دانستند و علم فقه را هم که درگیر تفریع احکام غریب و مسائل عجیب شده بود<sup>۲۰</sup> علمی دنیایی شمردند و فقهای مسیند نشین قضا و فتوی را هم عالمان دنیایی. تا بدانجا که در طعن بدین علمای دنیا دار و کبکبه و دبدبه شاهوارشان، یحیی بن معاذ به تندی گفت: «یا اصحاب العلم قصورکم فیصریة و بیوتکم کسرویه و اثوابکم طالوتیه و اخفافکم جالوتیه و اوانیکم فرعونیه و مراکبکم قارونیه و مواندکم جاهلیة و مذاهبکم شیطانیة. فاین المحمدیه». <sup>۲۱</sup> انتقاد غزالی از فقه و فقها هم به دنبال همین سنت است، اگر چه برخی - چون وات - آن تجربه‌های تلخ غزالی، از مشاهده جاه‌طلبی و مال‌دوستی علما و درگیریشان در دسته‌بندیهای سیاسی، را هم در این جهت‌گیری تند ضد فقهی مؤثر شمرده‌اند. <sup>۲۲</sup> و بلاشک نمی‌توان تأثیر آن را انکار کرد. این انتقادات البته متوجه است به عالمان عصر او و دو سه قرن پیش از او و آن کز رویها که در روش تدریس فقه و شیوه زندگی فقها پیش آمده بود، و گرنه غزالی از فقهای قرن اول و دوم و ائمه اربعه و بالاخص امام شافعی (که متعلق اند به دوره پیش از انحرافات) با تعظیم یاد می‌کند و می‌گوید: «مقصود ایشان از

علم جز رضای حق تعالی نبود و از احوال ایشان آن مشاهده افتاده است که علامات علمای آخرت است» و آنان سواى علم فقه به علم قلوب و سلوک هم اشتغال داشته‌اند ولیکن «مذعیان مذاهب ایشان برایشان ظلم کرده‌اند».<sup>۲۳</sup>

علم کلام را غزالی از علوم شرعی ستوده به‌شمار نیاورده است. ولی این نکوهش ضمنی او از کلام در احیاء، و نیز در *المنتقد من الضلال*، به معنی مطلق نیست و ناظر است به دور افتادن کلام از مقصود اصلیش که حفظ عقیده اهل سنت است و حراست از تشویش اهل بدعت.<sup>۲۴</sup> بیرون از این، «مجادلات نکوهیده» است و «نقل مقالاتهایی که بیشتر آن ترهات و هذیانات است» و یا «خوض در آنچه تعلق به دین ندارد».<sup>۲۵</sup> غزالی که خود بر مذهب اشعری بوده است و دلیلی مقبول بر گسستش از آن مذهب تا پایان عمر در دست نیست،<sup>۲۶</sup> آن مقدار از علم کلام را که به کار مقابله با مبتدعان بیاید بدان اندازه که در کتاب *الاقتصاد فی الاعتقاد* او آمده است برای طالبان تجویز می‌کند.<sup>۲۷</sup> و در کتاب *قواعد العقائد احیاء العلوم* پس از نقل اقوال مختلف در ستایش و نکوهش علم کلام، می‌گوید در آن هم منفعت هست و هم مضرت. مضرت آن «انگيختن شبهتهاست و جنبانیدن اعتقاداتها و زایل کردن جزم و تصمیم از آن»<sup>۲۸</sup> و منفعتش نه بدان حد است که به‌زعم برخی «کشف حقایق باشد و معرفت چیزها چنانکه هست»، اگرچه به‌ندرت این حاصل می‌شود ولیکن فائده اصلیش حراست عقیده عوام و حفظ آن از تشویشات مبتدعان است. و چون «عامی ضعیف است و جدل مبتدعان اگرچه فاسد باشد وی را از جا ببرد» علماء که «مأمورند به حفظ اعتقاد از تلبیسات مبتدعان» باید با کلام و جدل آشنا باشند.<sup>۲۹</sup>

هدف غزالی از این تقسیم‌بندی، چنانکه گفتیم، فقط احصاء علوم و ترتیب طبقه‌بندیی برای دانشها نبوده است. مقصودش از خلال این احصاء و تقسیم‌بندی ذکر دانشهایی بوده است به غرض تربیتی که سالک طریق باید یا آنها را بیاموزد یا از آموختن آنها و توغل در آنها بپرهیزد. و به همین ملاحظه تعلیمی است که او علوم را به اعتباری به سه دسته تقسیم می‌کند: آنچه اندک و بسیارش نکوهیده است (سحر و تنجیم)، آنچه اندک و بسیارش ستوده است (عرفان الهی و علم سلوک) و آنچه دانستن اندکی از آن به حد نیاز ستوده است (چون طب و حساب و...) در پی این منظور غزالی نام شماری از کتابها را نیز از خود و دیگران یاد کرده است و خواندن آنها را در هر يك از علوم به طالب توصیه کرده است.<sup>۳۰</sup>

در تحلیل اینکه او برخی علوم را نکوهیده شمرده است می‌گوید این نکوهیدگی به سبب زیانایی است که از آن علوم به صاحب علم یا دیگران می‌رسد.<sup>۳۱</sup> و می‌افزاید که لفظ «علم»

(به مانند الفاظ فقه و توحید و حکمت) از معنی اصلی خود بیرون رفته و با غرضهای فاسد درآمیخته است، چندانکه این نکوهیدگی بر مردم پوشیده مانده است.<sup>۳۲</sup>

ملاحظه زیانمندی برخی علوم در نظام فکری غزالی ناشی است از همان اعتقاد به ربط علم با ایمان و عمل، و «نفع» و فایده‌ای که باید از آن برای فرد یا امت در طریق الی الله عائد شود، که همه صوفیان و بیشتر عالمان بدان معتقد بوده‌اند.<sup>۳۳</sup> و آن «علم نافع» که در احادیثی ذکرش آمده است، به اعتقاد غزالی و دیگر اهل سلوک «علم احوال دل» و طریق سلوک است که والاترین علمهاست.<sup>۳۴</sup> اما این اهمیت دادن به علوم باطن لازمه‌اش نفی کلی علوم ظاهر نیست آنچنانکه برخی منتقدان (چون ابن‌القیم) بر او خرده گرفته‌اند.<sup>۳۵</sup> بل که او علم شریعت را اساس علم حقیقت می‌شمرد و انتقادش بر علوم ظاهر، همچنانکه بیان کردیم، ناظر به اموری دیگر است.

تقسیم‌بندی و ارزیابی غزالی از علوم را پس از او نه تنها جماعات صوفیان بل که بسیاری از علماء بالاخص شافعیان پذیرا شدند و در تألیفات خود از آن اقتباس و بدان استشهاده کرده‌اند.<sup>۳۶</sup> و بالطبع نظریات او قرن‌ها در نظام تربیتی و تعلیمی جوامع اسلامی تأثیر داشته است. و بلاشک از اثراتی منفی، چون منع رشد و تطور برخی علوم، هم خالی نبوده است.

۱. تقسیم‌بندی علوم نظری از خود ارسطوست و تقسیم‌بندی علوم عملی پس از او انجام شده است. رك: F. Rosenthal, 'Brief Communications', JAOS, 76 (1956), pp. 27-29.

۲. *Ibid*, p. 27. و نیز رك: الفهرست ابن‌الندیم (تهران، ۱۳۹۳) ص ۳۱۶.

۳. رجوع شود به: احصاء العلوم (قاهره، ۱۹۴۸) و مقدمه عثمان امین بر آن خصوصاً ص ۱۱-۱۹؛ ارشاد القاصد اکفانی (کلکته، ۱۸۴۹) ص ۲۶ به بعد؛ نفائس الفنون شمس‌الدین آملی (تهران، ۱۳۷۷ ق) ۱/۱۴-۱۵.

۴. احیاء علوم‌الدین (قاهره، ۱۲۸۲ ق) ۱/۱۹؛ ترجمه فارسی مؤیدالدین خوارزمی (تهران، ۱۳۵۱) ۱/۸۰. فس این نظر را با آن قول منسوب به امام شافعی درباره علم کلام که «العلم بالكلام جهل والجهل بالكلام علم» (طبقات الصوفیه انصاری، ص ۱۸).

۵. احادیث نبوی و آثار صحابه و تابعین در این باره بسیار است و از آن جمله قابل ذکر است: «تعلّموا تعلّموا فاذا علمتم فاعلموا» (سنن الدارمی، المقدمة، باب ۳۴)، «من طلب العلم لغير الله أو لأراد به غير الله فليتبوأ مقعده من النار» (سنن ابن‌ماجه، المقدمة، باب ۲۳، حدیث ۲۵۸؛ صحیح الترمذی، کتاب العلم، باب ۶، حدیث ۲۶۵۵) و «من عمل بما یعلم ورثه الله علم ما لا یعلم» (حلیة الاولیاء، ۱۰/۱۵).

۶. از اصحاب کتب سته فقط ابن‌ماجه است که این حدیث را روایت کرده است (سنن ابن‌ماجه، المقدمة، باب ۱۷، حدیث ۲۲۴) که اسناد آن را به سبب ضعف یکی از رواة (حفص بن سلیمان) ضعیف شمرده‌اند (حاشیة السندی علی ابن‌ماجه، ۱/۹۹). قول ابن‌صلاح (مقدمه، ص ۲۳۹) که آن را از نوع احادیث مشهور غیر صحیح شمرده است نیز

- باید ناظر به سند باشد نه متن. سیوطی (الجامع الصغير ۵۴/۲) که آن را به اسانید مختلف تخریج کرده است روایت این ماجه را «ضعیف» شمرده ولی حدیث را از طریق دیگر «صحیح» دانسته است. خطیب بغدادی به چند اسناد علاوه بر انس آن را از علی بن ابی طالب و موسی بن مجاهد هم روایت کرده است (کتاب الفقیه و المتفق، ۴۴-۴۳/۱).
۷. احیاء، ۱۳-۱۱/۱، ترجمه، ۵۸-۶۴. ۸. قوت القلوب (قاهره، ۱۹۶۱) ۲۶۲-۲۶۷.
۹. همان، ۲۶۵/۱. ۱۰. احیاء، ۱۴-۱۳/۱؛ ترجمه، ۶۱/۱.
۱۱. خوارزمی از آنها به علوم عرب و علوم عجم و علوم شرعی و علوم دخیله تعبیر کرده است (مفاتیح العلوم، ترجمه خدیو جم. تهران، ۱۳۴۷، ص ۶). اخوان الصفا علوم را به سه دسته ریاضیه و شرعی و وضعیه و فلسفیه حقیقیه تقسیم کرده‌اند (رسائل اخوان الصفا، ط قاهره، ۲۰۲/۱) و ابوالحسن عامری به دودسته شرعی و فلسفی (الاعلام بمناقب الاسلام، قاهره، ۱۹۶۷، ص ۸۴). ابن حزم علوم را به هفت دسته تقسیم کرده است که در میان امم سه دسته آنها (علوم شرعی، تاریخ، زبان) مختلف است و چهار دسته دیگر (فلسفه، طب، ریاضیات، نجوم) مشترک (مراتب العلوم: رسائل ابن حزم الاندلسی تحقیق احسان عباس، ط قاهره، ص ۷۸). این تقسیم‌بندی و تفکیک علوم شرعی و ادبی از علوم دخیله در ترتیب ابواب الفهرست ابن الندیم هم مشهور است که شش مقاله نخستین آن در علوم ادبی و شرعی است و چهار مقاله آخرین در فلسفه و علوم دخیله.
۱۲. احیاء، ۱۴/۱؛ ترجمه، ۶۴/۱.
۱۳. همان، ۱۴/۱؛ ترجمه، ۶۵/۱. توسع و تعمق در این علوم را که غزالی «فضیلت» دانسته است در بعضی مؤلفات متأخرتر از آن به «نفل» و «نذب» تعبیر شده و قسم سومی برای علوم (پس از فرض عین و فرض کفایه) شمرده شده است (المجموع شرح المذهب النووی ۲۷/۱؛ الدرالمختارالحصکی ۳۰/۱؛ جامع الاصول ابن الاثیر ۳۶/۱). تعبیر «فضل» در حدیثی معروف وارد شده است که «العلم ثلاثة وما وراء ذلك فهو فضل: آیه محکمه اوسنه قائمه او فریضة عادلة» (سنن ابی داود، کتاب الفرائض، باب ۱، حدیث ۲۸۸۵).
۱۴. قابل توجه است قول فقیه بزرگ شافعی محیی الدین النووی که در المجموع شرح المذهب (قاهره، ۱۳۴۴ ق) ۲۷/۱ فلسفه («وکل ما کان سبباً لاثارة الشکوک») را در کنار سحر و شعیده و تنجیم از علوم محرمه شمرده است.
۱۵. حدیثی است از رسول الله (صلعم) که در حق مردی «علامه» شعر و انساب و ادب گفت: «هذا علم لا ینفع و جهل لا یضی» (جامع بیان العلم ابن عبدالبر، ۲۳/۲).
۱۶. احیاء، ۱۹/۱، ترجمه، ۸۰/۱. ۱۷. احیاء، ۱۵-۱۴/۱؛ ترجمه، ۶۷-۶۵/۱.
18. I. Goldziher, *The Zāhiris* (Leiden, 1971), p. 167.
۱۹. احیاء، ۱۶-۱۵/۱؛ ترجمه، ۶۸-۷۰/۱.
۲۰. ظاهراً این انتقاد فروچسبیدن به فروع و جزئیات و رها کردن اصول را از همان قرن دوم برخی زهاد بر علما داشته‌اند، که ابوالعنه می‌گوید:
- ولها باطراف الفروع وأغفلوا علم الاصول  
 (النوار الزاهیه فی دیوان ابی العنه، بیروت، ۱۸۸۶، ص ۲۰۷).
۲۱. احیاء، ۵۴/۱.
22. W. M. Watt, *Muslim Intellectual* (Edinburgh, 1971), pp. 115-116.
۲۳. احیاء، ۲۱/۱؛ ترجمه، ۸۴/۱. ۲۴. المنقذ، ص ۳۵؛ احیاء، ۳۵/۱؛ ترجمه، ۱۲۶-۱۲۷.
۲۵. احیاء، ۱۹/۱؛ ترجمه، ۷۹/۱.
26. Watt, p. 119.



۲۷. احیاء، ۳۶/۱؛ ترجمه، ۱۲۷/۱. ۲۸. احیاء، ۸۶-۸۵/۱؛ ترجمه، ۲۷۶/۱.
۲۹. احیاء، ۸۷/۱؛ ترجمه، ۲۷۷/۱. ۳۰. احیاء، ۳۶-۳۴/۱؛ ترجمه، ۱۲۲-۱۲۷/۱.
۳۱. احیاء، ۲۶-۲۵/۱؛ ترجمه، ۱۰۳-۱۰۱/۱. ۳۲. احیاء، ۲۹-۲۸/۱؛ ترجمه، ۱۰۵-۱۰۹/۱.
۳۳. فقط اصحاب علوم عقلی و جماعتی چون اخوان الصفا بوده‌اند که علم را از ایمان جدا می‌دانسته‌اند. رك: F. Rosenthal, *Knowledge Triumphant* (Leiden, 1970), pp. 105, 108.
۳۴. گفته‌اند که: «العلم علمان فعلم فی القلب فذلك العلم النافع و علم علی اللسان فذلك حجة الله علی ابن آدم» (سُنن دارمی، ص ۱۰۲)، غزالی در *جواهر القرآن* (قاهره، ۱۹۳۳، ص ۱۸-۲۵) نیز علم تصوف و طریق سلوک را والاترین دانشها شمرده است. در آنجا علوم شرعی را به دودسته «قشر و صدف» و «علوم لباب» تقسیم کرده است. علوم قشری مباحث لفظی و ظاهری قرآن و حدیث است. و علوم لباب خود به دو طبقه سفلی و علیا منقسم است. طبقه سفلی قصص التواریخ و علم کلام و فقه است و در طبقه علیا علم تصوف.
۳۵. *انحاف السادة المتقين*، مرتضی الزبیدی ۳۶/۱.
۳۶. چون محیی‌الدین النووی در *المجموع*، ۲۶-۲۷/۱ و جلال‌الدین السیوطی در *اتمام الدرایة لقراء النقایة* (درهامن مفتاح‌العلوم، قاهره، ۱۳۱۸ ق) ص ۳-۴. در اینجا قابل ذکر است که کتاب *فاتحة العلوم* (قاهره، ۱۳۳۲ ق) که انتسابش به غزالی مشکوک است (رك: *مؤلفات الغزالی بدوی*، ص ۲۶۳) و مطالبی درباره تقسیمات علوم دارد، برگزیده‌ای است از *احیاء العلوم* و نه تألیفی علی حده.





شپږوېشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پر تال جامع علوم انسانی